



## پیوسته به دریا ...

سید مجتبی در یک نگاه

از بابت من راحت بود. وقتی هم که می آمد تهران، کارش این طرف آن طرف دویدن بود تا اسلحه تهیه کند یا غذا برای نیروهایش بفرستد، یا به خانواده شهیدها سرکشی و به آنها کمک مالی کند. وقتی شهید شد، تازه متوجه شدیم چقدر بدکاری دارد از بابت خرید جنس برای جبهه. چند میلیون تومان بود. من مجبور شدم خانه را بفروشم. ما ۳ دستگاه خانه شخصی داشتیم و از نظر تمکن مالی بحمدالله وضعمان خوب بود، اما سید همه اینها را خرج جنگ کرد. زندگیش شده بود جنگ، حتی نتوانست شاهد رشد بچه هایش باشد." منافقان کوردل که نمی توانستند شاهد تلاش شبانه روزی شهید هاشمی در پشتیبانی رزمندگان اسلام باشند، با آزار و اذیت خانواده شهید هاشمی و تهدید وی سعی در سست نمودن عزم آهنین او برای حضور و کمک رسانی به جبهه ها داشتند، اما به هدف خود نرسیدند و سرانجام با مشاهده ناتوانی خود در

مجتبی با آن روح بلند و اعتباری که بین خاص و عام آن محل داشت، با سرعت و موفقیت کامل این بچه ها را دور هم جمع کرد. اینها همه از سید مجتبی حساب می بردند و حرفش را می خواندند و به این ترتیب یکی از قوی ترین کمیته های تهران را تشکیل داد و با دستگیری و مجازات عده زیادی از فراری ها و ایجاد نظم در آن منطقه متشنج، خدمت بزرگی به انقلاب کرد." با شروع غائله کردستان، شهید هاشمی به همراه عده ای از افراد کمیته ۹ در پی فرمان بسیج عمومی حضرت امام (ره)، عازم غرب کشور شد و در آزادی و پاکسازی آن منطقه شرکت کرد. هنوز چند روز از تجاوز عراق به خاک کشورمان نگذشته بود که سید مجتبی، به همراه عده ای از دوستان و همزمانش به صورت داوطلبانه و مستقل عازم جنوب کشور شد و در مدرسه "فدائیان اسلام"، واقع در شهر آبادان مستقر گردید و بدین ترتیب اولین نیروی نظامی نامنظم برای مقابله با تهاجمات بعثیون در آبادان و خرمشهر به وجود آمد که به گروه فدائیان اسلام معروف شد. همسر شهید در این باره می گوید: "فردگاه مهربان که بمباران شد، سید یک ساک برداشت و رفت جنوب. ۹ ماهها از او بی خبر بودیم. بعد از ۹ ماه در حالی که دستش مجروح شده بود، با ریش و موی بلند و ژولیده، به خانه برگشت."

در آن ایام شهید هاشمی با کمترین امکانات و با بهره گیری از نیروهای بی تجربه و آموزش ندیده ای که در اختیار داشت، به رغم کارشنکی های دولت وقت و عدم پشتیبانی مناسب، مقاومت جانانه ای را در برابر متجاوزین انجام داد. پس از مدتی وی ستاد "فدائیان اسلام" را به هتل کاروانسرای آبادان منتقل کرد و تا مدت ها تنها راه اعزام به خطوط مقدم و دیدن آموزش های اولیه رزمی، مراجعه به هتل کاروانسرا بود. در آن روزهایی که حتی یک تفنگ "برنو" یا "ام - یک" برای مدافعین شهر آبادان، قیمت طلا را داشت، سید مجتبی با عده ای مسئولین، از جمله مقسام معظم رهبری تماس می گرفت و از طریق آنان اقدام به تهیه اسلحه و مهمات می نمود و غالباً با هزینه شخصی، آذوقه و مایحتاج عمومی را تهیه می کرد و به میادین نبرد می برد. همسر شهید از آن روزها چنین یاد می کند:

"سخت ترین دوران زندگی ما تازه بعد از انقلاب و شروع جنگ آغاز شد. سید دیگر در خانه نمی ماند. من بودم و ۵ تا بچه قد و نیم قد. هر روز خودم می رفتم و کرکره مغازه را بالا می کشیدم و کار می کردم. سید هم خیارش

شهید سید مجتبی هاشمی به سال ۱۳۱۹ در محله شاپور تهران (وحدت اسلامی فعلی) دیده به جهان گشود. او فرزند سوم خانواده ای مذهبی و متوسط بود که عشق به اهل بیت و علمای اسلام در فضای آن موج می زد. وی پس از طی دوران تحصیلات متوسطه به ارتش پیوست و به دلیل اندام ورزیده و قدرت بدنی قابل توجهی که داشت، عضو نیروهای ویژه «کلاسیزها» شد، اما پس از مدتی با مشاهده جو حاکم بر ارتش و آگاهی بیشتر از ماهیت رژیم طاغوت از ارتش شاهنشاهی خارج و به کار آزاد مشغول شد.

در ایام الله ۱۵ خرداد سال ۴۲ و از چند تن از دوستانش به موج خروشان مردم پیوستند و اقدام به آتش زدن یک خودروی ارتشی و مضراب نمودن عوامل رژیم نمودند، به همین جهت پس از سرکوب آن قیام مردمی، شهید هاشمی به مدت سه ماه متواری گشت و از آن پس دائماً در حال تعقیب و کنترل ماموران پهلوی بود که با کوچکترین بهانه ای به منزل او هجوم می آوردند و اقدام به تجسس آن می نمودند؛ اما سید مجتبی بدون توجه به تهدیدات دائمی رژیم، اقدام به تهیه و توزیع اعلامیه ها، نوارهای سخنرانی و تصاویر حضرت امام (ره) می کرد و در پوشش های گوناگونی، فعالیت های خود را در تمامی شهرهای استان تهران و حتی استان های همجوار گسترش داد.

خروش میلیونی ملت مسلمان در سال ۵۷، سرانجام راه بازگشت حضرت امام (ره) را به میهن اسلامی گشود و در ۱۲ بهمن، حضرتش خاک کشور را به قدم خود متبرک نمود. سید مجتبی نیز به عضویت کمیته استقبال امام (ره) درآمد و در آن استقبال تاریخی شرکت نمود. طی ۱۰ روز دهه فجر در محل کار خود که یک مغازه لباس فروشی بود، به فروش اقلامی که در انقلاب نایاب شده بودند با قیمتی به مراتب پایین تر از بهای حقیقی آن، به مردم اقدام کرد، ضمن اینکه خود نیز با حضور در میادین مبارزه رو در رو با بقایای رژیم پهلوی، تمام توان خود را صرف پیروزی نهضت اسلامی نمود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن، او به سرعت نیروهای انقلابی و پرشور منطقه ۹ را سازماندهی کرد و کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۹ را تشکیل داد. یکی از همزمان شهید می گوید: "بچه های آنجا اشخاصی نبودند که به راحتی قابل مهار باشند و حقیقتاً سازماندهی آنها بعید به نظر می رسید، هر کدام برای خود مدعی بودند. در آن شر و شور انقلاب هم که قدرتی نبود تا اینها را برای شکل پیدا کردن مجاب کند، اما سید

**هنوز چند روز از تجاوز عراق به خاک کشورمان نگذشته بود که سید مجتبی، به همراه عده ای از دوستان و همزمانش به صورت داوطلبانه و مستقل عازم جنوب کشور شد و در مدرسه «فدائیان اسلام» واقع در شهر آبادان مستقر گردید و بدین ترتیب اولین نیروی نظامی نامنظم برای مقابله با تهاجمات بعثیون در آبادان و خرمشهر به وجود آمد که به گروه فدائیان اسلام معروف شد.**

این امر، به سال ۶۴ در آستانه ماه مبارک رمضان او را در ساعت ۹ شب در مغازه لباس فروشی اش از پشت سر آماج گلوله قرار دادند و به شهادت رساندند.

و بدین گونه بود که دفتر زندگی دنیائی مردی بسته شد که در تمامی لحظات عمر خود لحظه ای از خدمت به اسلام و مبارزه در راه اعتلای کلمه الله فروگذار نکرد و جان خود را نیز بر سر مقصود خود نهاد و خون پاکش به دست شقی ترین افراد ریخته شد و به رود خروشان خون اجداد طاهرینش پیوست.

روحش شاد. ■